

## اردوها و خلق آیین‌های پداگوژیک

در دوران مدرسه و کودکی وقتی مدرسه خود را با سایر مدارس مقایسه می‌کردم، یکی از پررنگ‌ترین تفاوت‌هایی که می‌دیدم تعداد و مکان اردوهایی بود که ما را می‌بردند. آن زمان و در دهه شصت و هفتاد عموم مدارس شاگردان خود را برای اردو نهایتاً به پارک و کوه‌پیمایی می‌بردند. اوج هنر و همت‌شان هم رفتن به موزه‌ها بود! اما مدرسه‌ای که من در آن زندگی می‌کردم، تفاوت اساسی داشت. هم مکان اردوها و جاهایی که ما را می‌بردند و هم برنامه‌هایی که در اردوها برایمان طرح ریزخته شده و اجرا می‌شد. زمانی که معلم همین مدرسه شدم، متوجه شدم که این اردوها یکی از ارکان اصلی و اساسی برنامه‌های تربیتی مدرسه بوده و از ماه‌ها پیش برای آن برنامه ریزی صورت گرفته و در منظر چشم معلمان تازه‌واردی چون من، حاشیه‌های این اردوها از متن برنامه‌های رسمی مدرسه پررنگ‌تر می‌نمود. تا جایی که دانش‌آموزان وقتی یک مقطع تحصیلی را تمام می‌کردند و می‌خواستند به سال بعد بروند، منتظر اردوی شاخص و ویژه‌ای بودند که قرار بود سال بعد (در آن سال) بروند. آنقدر که از سال بالایی‌ها تعریف شنیده بودند و اشتیاق رفتن به فلان سفر یا اردو را داشتند، شوق یکسال بزرگتر شدن نداشتند. بعد از آن وقتی در کلاس برنامه ریزی آموزشی در مقطع دکترا از زبان پرفسور قورچیان شنیدم که برگزاری و خلق آیین‌ها در مدرسه، روح و جان فراگیران را درگیر ساخته و عمیق‌ترین نوع یادگیری و تربیت را ایجاد می‌کند، مطمئن شدم که اردوها و سفرهای کوتاه در مدارس یکی از بهترین نمونه‌های آیینی در مراکز آموزشی هستند که زیر چتر برنامه‌های غیررسمی، حاشیه پررنگ‌تر از متن می‌شوند و چنان تأثیر و یادگاری بر ذهن و جان فراگیران باقی می‌گذارند که همچون من تا سالهای سال آن را به یاد داشته و آموخته‌های بسیار از آن جمع می‌کنند.



◀ اردوی کاشان، نیاسر، عمارت چهارطاقی مربوط به دوره ساسانی که طبق شواهد تاریخی زرتشتیان زیر آن آتش برافروخته و به نیایش و عبادت می‌پرداخته‌اند. با شاگردان دوره ۳۴ مدرسه نیکان و با ایده جناب حاج آقای دوایی در زیر این چهارطاقی آتش افروختیم تا هم بازی کرده و هم حس تاریخی این بنا را بهتر لمس کنند.

### اردوها، سفرهای کوتاهی هستند که چند ویژگی اساسی در خود دارند:

۱ اردوها جنس سفر دارند. شما وقتی سفر می‌کنید از خودتان خارج می‌شوید. وارد دنیای جدیدی می‌شوید که تاکنون ندیده بودید. مغناطیس جدیدی برایتان ظهور می‌کند. به قول فلاسفه، سفرها بر کیفیت و عرض زندگی می‌افزایند. مثال بارزش جناب سعدی. هر چه در گلستان و بوستان دارد از سفر کردن دارد و جمع کرده. دنیا دیده شده و حکمتها آموخته. یادتان بیاید: "حکایت شبی بازرگانی در جزیره کیش مرا به حجره خود درآورد" یا این بیت: "در اقصای عالم بگشتم بسی، به سر بردم ایام با هر کسی..."

۲ اردوها فرصت‌های بی نظیر برای تجربه و کشف در خود دارند. دنیای جدید، تصاویر جدید، زندگی جدید، آموخته‌های جدید و .... ما شاگردانمان را به جاهایی می‌بردیم که حدس می‌زدیم یا می‌دانستیم که قبلاً در آنها نبوده‌اند. ندیده‌اند. تصویری در ذهن ندارند. مواجه نشده‌اند. اگر از اردوها و سفرهای کوتاه هیچ چیز دیگری جز این نبینند، همین هم برای تخیل و پرواز ذهنشان کافی است.



۳ یادگیری در متن زندگی در اردوها جریان دارد. به تعبیر جان دیویی، جایی برای آموختن زندگی نیست. آنها خود زندگی اند! من شاگردانم را به جاهای مختلفی می‌بردم تا متن زندگی را از نزدیک ببینند. به خصوص وقتی با گروهی طرف باشیم که به واسطه حضور در خانواده‌های خاص و سطح بالاتر از میانگین جامعه اکثر اوقات از میانگین زندگی مردمان به دور بوده‌اند. من شاگردانم را به موزه هنرهای معاصر می‌بردم. به تأثر شهر می‌بردم تا برای اولین بار در عمرشان یک تأثر ببینند. کنار خیابان برایشان از فلافل، ساندویچ دانه ای صد تومان! می‌گرفتیم تا مزه غذای هر روزه باربر بازاری را تجربه کنند. خرید کنند. سرشان را کلاه بگذارند. با یک هنرمند گفتگو کنند و از او راجع به کارش سوال بپرسند. حتی در ماشین وقتی تصادف می‌شود، به دفاع از راننده حرف بزنند. برای راننده شعر و شعار بخوانند که خوشحال شود. در کوه به پیرمردهایی برخورد کنند که هر یک به آنان چیزی می‌گویند. حتی ببینند که همیشه همه چیز در دسترس نیست. گاهی آب نوشیدنی نداریم. گاهی گشنه مان می‌شود و تکه بیسکوییتی پیدا نمی‌شود. گاه پول نداریم که چیزی بخریم. گاه باید از حقمان دفاع کنیم. گاهی باید هنگام عبور از خیابان دست به یکی کنیم و کل خیابان را بند بیاوریم و به این اتحاد خود ببالیم. همه این‌ها روی دیگر زندگی است که اتفاقاً در محیط‌های آموزشی و خانه کمتر پیش می‌آید و در اردوها با آن‌ها مواجه می‌شویم.

◀ منطقه لواسان، اردوی دشت هویج، یکی از سخت‌ترین و شیرین‌ترین کوه‌هایی که با بچه‌های دوره ۳۴ مدرسه نیکان رفتیم. برای رسیدن به این منطقه دشت مانند وسیع، راه سختی را پیمودیم و تقریباً همه ناامید شده بودیم. اما وقتی پا در این دشت پوشیده از برف گذاشتیم، همه خستگی‌هایمان در رفت. ارتفاع برف تقریباً تا کمر یک بزرگسال بود. توانستیم جایی را پیدا کنیم که در برف فرو نرفته و یک عکس یادگاری بگیریم.



۴ اردوها زمانی برای مواجه شدن با آدمهای متفاوت و غریبه را برای نوآموزان فراهم می‌کنند. اینکه کسانی را ببینند غیر از والدین و مربیان و معلمانشان. غیر از آدمهای آشنا. برخوردها و کنشها و واکنشهای متفاوت از انسان‌ها را تجربه کنند. هیچ وقت یادم نمی‌رود وقتی گروهی از شاگردان را برای تهیه وسایل پروژه فنی شان برده بودیم به کوچه ناظم الاطبا در بازار تهران. گشنه شان شده بود و ما از دستفروش برایشان یکی یک دانه موز خریدیم. ردیفشان کردیم کنار دیوار که موزشان را بخورند. یکیشان با ولع خاصی پوست موز را کند و در دست آماده گرفته بود تا در دهان مبارک بگذارد که ناگهان دید موزش غیب شد! جوانکی رهگذر از شاگردان لوطی مسلک بازار، به شوخی و در چشم بر هم زدنی و بدون استفاده از دست و صرفاً با دهان، موز او را قاپیده بود و زمانی من و شاگرد به خود آمدیم که چند فرسخ آن‌ورتر داشت به ما می‌خندید!! شاگرد من که سهل است، خود بنده نیز تا آن روز در عمر نزدیک به سی ساله ام چنین انسانی با چنین توانمندی ندیده بودم!

۵ اردوها (اگر همراه با برنامه ریزی باشند) مهارت مشاهده را تقویت می‌کنند. چیزی که برای همه جا و همه کار و همه زندگی شان به کار می‌آید. اینکه دقیقتر ببینیم. بشنویم. لمس کنیم. استشمام کنیم. بوی خوردنی‌های متفاوت. دست بکشیم به دیوارهای کاهگلی و آجری. گاه به جزییات توجه کنند (مثلاً آن پیرمردی که دم در دکان خود نشسته و پا روی پا انداخته چشمانش زیر سنگینی چرت عصرگاهی خفته) و گاه به کلیات نگاه کنند (مثلاً اینکه در این محله، همه خانه‌ها از یک الگوی واحد برای ساختن و معماری بهره برده‌اند). یادم نمی‌رود که در اردوهای شبانه که برای رصد بیرون از مدرسه می‌رفتیم، علاوه بر هیجان مشاهده آسمان و یافتن صورتهای فلکی و دیدن حلقه‌های زحل و قمرهای مشتری از پشت تلسکوپ، اشتیاق دراز کشیدن و ساعت‌ها به آسمان پر ستاره نگاه کردن و منتظر رد شدن شهاب بودن، دو چندان بود.

۶ اردوها بستری آماده و جذاب برای آموختن هستند. اگر بخواهید ریاضی یاد بدهید، فراگیری در کلاس و اتاق و مرکز آموزشی با یادگیری در دل طبیعت و کوچه خیابان‌های شهر تفاوت دارد. اگر بخواهید مهارت‌های علمی یاد بدهید، آموزه‌های اجتماعی و آداب معاشرت یا جغرافی و تاریخ و درک مطلب، اگر کسی بگوید اینها را در اتاق در بسته و حیاط مرکز آموزشی بهتر می‌توان آموخت جای تعجب دارد! برای استدلال بیشتر به خاطرات خود مراجعه کنید و ببینید مفاهیمی که آموخته اید اعم از مفاهیم علمی و ریاضی و اخلاقی و تربیتی و ... فراوانی و کیفیت فراگیری کدامشان در کلاس درس بیشتر بوده و کدامشان در بیرون از آن. اردوها بچه‌ها را از محیط آموزشی بیرون می‌برد، اما آموزش را از دلشان بیرون نمی‌کند.

۷ اردوها یک مفهوم مهم تر به کودکان می‌آموزند. اینکه یادگیری منحصر و منوط به مدرسه و خانه و کلاس و مربی و معلم و تخته و میز و صندلی نیست. یادگیری برای همه جا و همه زمان‌هاست. از گهواره تا گور. از اتاقمان در خانه تا نوک قله کوه یا قعر جنگل و کنار دریا. اینکه عبرت‌ها و آموزه‌ها همیشه پیش چشمان و کنار دستمان هستند اما این ماییم که باید آنها را بیاییم و ازشان استفاده کنیم. صدای چکش‌های آهنگری که از روبرویش رد می‌شویم تا بال‌های رنگارنگ و عجیب طاووسی که در باغ پرندگان می‌بینیم هر کدام یک به یک می‌توانند برایمان تداعی کننده یک آموزه باشند. شاید حتی گاهی در آن لحظه چیزی نیاموزیم اما بعدها و در روزگاری دیگر از آن بهره می‌گیریم.

۸ اردوها به ما اعتماد به نفس می‌دهند. چگونه؟ ما جایی رفته ایم که دیگران یا نرفته اند یا تجربه اش را ندارند. من به همراه دوستان معلمم و شصت دانش آموز، شبی را در باغ فین کاشان خوابیده ایم و تجربه کرده ایم که بعید می‌دانم جز ما و امیرکبیر و نگهبان این باغ باشکوه و رویایی، فرد دیگری از زمان

معاصر چنین تجربه ای داشته باشد! شاید فکر کنید شوخی می‌کنم. اما تا وقتی شباهنگام تابستان پایتان را در جویهای فیروزه‌ای باغ نگذارید و تا صبح نخوابید و تاریکی باغ را تجربه نکنید، در نمی‌یابید که چقدر همین خاطره کوتاه و منحصر به فرد به شما اعتماد به نفس می‌دهد.



◀ کاشان، باغ فین، صبح زود بچه‌ها را از خواب بیدار کرده، حلیم سنتی کاشان خوردیم و زود از باغ زدیم بیرون!

اما همه اینها را گفتیم که در انتها چه نتیجه ای بگیریم؟ دو نتیجه مهم:  
اول: بچه‌ها را زیاد اردو ببرید. متناسب سن و شرایطشان. هرچقدر بیشتر بهتر. هرچقدر متنوع تر، بهتر. هرچقدر مهیج تر، جالب تر. هرچقدر رنگی تر و ناب تر، ماندنی تر.

دوم: برای اردوهایتان برنامه ریزی کنید. همه اینها که گفتیم، هیچکدام بدون برنامه ریزی خلاقانه و ابتکار عمل‌های مهیج و شگفت‌انگیز، مقدور نیست. فرقی نمی‌کند بچه‌هایتان را پارک ببرید یا مثل ما کویر و باغ فین. مهم برنامه ای است که برای آن اردو از قبل تدارک می‌بینید و طراحی می‌کنید. از دیرباز تا امروز گروه‌های مختلف از مهدکودک و مدارس بچه‌هایشان را برای دوچرخه سواری به پارک چیتگر می‌برند. من و دوستانم زمانی که معلم بودیم نیز می‌خواستیم همین کار را بکنیم. اما به اینکه



بچه‌ها را فقط ببریم آنجا سوار دوچرخه شوند و برگردند، قانع نشدیم. خوشمان نیامد. گفتیم این کار را که خودشان هم با خانواده‌شان می‌توانند بکنند. نشستیم فکر کردیم. گفتیم تجربه ای برایشان خلق کنیم که ناب و منحصر به فرد باشد. چه کردیم؟ نقشه گنج درست کردیم. اما نقشه را یکجا بهشان ندادیم. مرحله مرحله باید در طول مسیر دوچرخه سواری تکه‌های نقشه را به کمک راهنمایی نقشه قبلی پیدا می‌کردند تا در نهایت می‌توانستند گنج اصلی را بیابند. نقشه‌ها استعاری و رمزآلود و پر از اشارات عجیب و غریب نوشته شده بود. مسیر دوچرخه سواری طولانی بود و ما از پیش نگران بودیم که بچه‌ها در طول راه خسته شده و تا انتها نیابند.



▲ در راه برگشت از پلنگ‌چال، خسته و درمانده با بچه‌های دوره ۳۴ مدرسه نیکان.

نقشه‌ها و هیجان کشف و جستجو برای رسیدن به گنج، اصلاً نگذاشت بفهمند که چقدر از صبح تا ظهر پا زده اند. فقط وقتی به انتهای مسیر دوچرخه سواری رسیدند، لت و پار و خسته روی زمین ولو شدند، فهمیدند چقدر راه آمده اند و گشته‌شان شده. روز قبلش که مجبور شده بودم برای جاگذاری نقشه‌ها در مسیر پارک از مدرسه بکوبم و خارج از ساعت کاری بروم تا چیتگر، هزاران بار بر خودم لعنت

فرستادم که این دیگر چه کار و دردسری بود که برای خودم تراشیده ام. اما فردا و در پایان اردو خوشحال بودم از اینکه چه خوب شد این کار را کردم. از این برنامه ریزی و اینکه خاطره ماندگار و نابی از دوچرخه سواری در چیتگر برایشان به جا گذاشتیم، بر خود می‌بالیدم. و البته آموخته‌ها و تجربه‌های بسیار در متن زندگی که وقتی سال‌ها بعد یکی از شاگردانم را در خیابان دیدم، هنوز اردوی چیتگر یادش بود و این تعریف ناباش که گفت: آن اردو که ما را بردید به من آموخت زندگی هم چون مسیر پیچ در پیچ دوچرخه سواری در چیتگر است که باید نقشه‌های آن را دانه به دانه پیدا کنیم و بخوانیم و سر در بیاوریم. ولی حواسمان باشد کجا هستیم و کجا می‌خواهیم برویم. عیبی ندارد اگر هم به گنج نرسیدیم و دیگری زودتر آن را ربود. مهم این است که از تلاشی که برای رسیدن به آن انجام داده‌ایم، لذت می‌بریم و بر خود می‌بالیم!

من؛ او؛ افق.... این است راز اردوها و آیین‌های پداگوژیک...

معلم سابق، شاگرد امروز - محمدرضا باقری

پی نوشت: لازم به ذکر نیست که مثالها و اتفاقات شیرینی که در این سرمقاله به یاد آوردم جز در یک محیط مناسب آموزشی و جز با همراهی یک تیم همراه و هم‌فکر امکان پذیر نبوده است. از مدرسه نیکان و مدیران و همه معلمان خلاق و پرتوانش همیشه سپاسگزارم. بسیاری از این داستان‌ها یا ایده آنها بوده یا ماحصل تجربه‌ها و زحمات ایشان.